

رابطه معاد و معنای زندگی

در اندیشه ملاصدرا

سعدی صفاری^(۱)

رضا رسولی شریبانی^(۲)

چکیده

مرحله حقیقی وجود انسان است. همه انسانها از قدر مشترک معنای زندگی برخوردار خواهند بود اما معنای حداکثری و حقیقی شامل کسانی خواهد شد که دارای مراتب عالی وجود و مقام تجرد باشند.

به اعتقاد برخی مرگ زندگی را بیمعنا میکند و زندگی زوالپذیر و محدود، ارزش زیستن ندارد؛ بویژه اگر همراه با گرفتاری و رنج باشد. برخلاف این گروه، ملاصدرا با اثبات جاودانگی نفس معتقد است همانگونه که حقیقت هستی سقف ماهوی و محدودیت ندارد، انسان نیز سقف ماهوی ندارد و زندگی انسان منحصر به عالم ماده نمیشود. حرکت انسان با سعی و تلاش دنیوی آغاز میشود اما با مرگ استمرار پیدا میکند و زندگی حقیقی و حیات برتر در سایه مرگ حاصل میشود. زندگی در صورتی معنای کامل پیدا میکند که به آخرت و جاودانگی نائل شود. او برای انسان اهداف عالی و متوسط تعریف میکند و مراتب سعادت را به مراتب تکامل نفس میداند. ملاصدرا ذات و حقیقت انسان را عقل نظری میداند و سعادت حقیقی را در این قوه دانسته و حرکت عقل عملی در مسیر سعادت را زمینه‌ی برای تعالی عقل نظری قلمداد میکند. او دنیا را نمادی از برزخ و برزخ را نمادی از قیامت میداند. دنیا و آخرت یک وجود ذو مراتب است که نه تنها تقابلی با هم ندارند بلکه آخرت مرحله تکامل یافته دنیا است. معاد یعنی سعادت وجودی یافتن و رسیدن به مرحله عقلانی که همان

کلیدواژگان: معنای زندگی، معاد، مرگ، ملاصدرا.

۱. مقدمه

مرگ مسئله‌ی است که راه فراری از آن نیست و هر لحظه ممکن است آخرین لحظه زندگی باشد. لذا نمیتوان از زندگی سخن گفت و نسبت به مرگ بیتفاوت بود. به همین دلیل سؤالاتی در ذهن بشر شکل گرفته، از جمله اینکه آیا ارتباطی میان مرگ و معاد با معنای زندگی وجود دارد؟ آیا مرگ به زندگی معنا میدهد یا آن را بیمعنا میسازد؟ علت این پرسشها کوتاه بودن زندگی و زوالپذیری آن است؛ چیزی که کوتاه و محدود است نمیتواند چندان با ارزش باشد، بویژه زمانی که همراه با گرفتاری و رنج باشد، شاید به همین دلیل است که برخی پایان دادن به زندگی کوتاه و تلخ را ترجیح میدهند. نتیجه این فکر اینست که در صورتی زندگی ارزش زیستن دارد که از لحاظ کیفی شیرین، جذاب و بدون رنج باشد و از لحاظ کمی بی پایان.

تاریخ دریافت: ۹۸/۴/۳۰ تاریخ تأیید: ۹۸/۷/۲۹

(۱). مربی و دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه پیام نور قزوین (نویسنده مسئول)؛ saffary88@gmail.com

(۲). استادیار دانشگاه پیام نور قزوین؛ rasooly@yahoo.com

ادیان الهی با طرح زندگی پس از مرگ تا حدودی دغدغه فناپذیری را برای انسان رفع کرده‌اند اما از آنجا که جزئیات مسئله مرگ و معاد در ادیان نیز بوضوح بیان نشده است، در میان متدینان نیز ترس از مرگ و زندگی پس از مرگ وجود دارد.

پس از تحولات صنعتی در مغرب زمین و شک و تردید در علت فاعلی و غایی، این دغدغه بیشتر شد و به یک بحران تبدیل شد و بشر عصر صنعتی را دچار بیمعنایی در زندگی نمود. تلاش متفکران پس از این بحران، گرچه تا حدودی تأثیرگذار بود اما قانع کننده و کافی نبود.

فیلسوفان و متکلمان اسلامی جداگانه و بعنوان یک مسئله به مبحث معناداری زندگی پرداخته‌اند اما در ضمن موضوعاتی چون سعادت، هدف آفرینش انسان و غایت هستی به آن توجه شده و میتوان به دیدگاه‌های ارزشمندی از ایشان درباره موضوع معناداری زندگی دست یافت و پاسخ سؤالات مربوط به معنای زندگی را استخراج کرد. در این میان اندیشه‌های ملاصدرا بدلیل ویژگیهای خاص خود قابل توجه است. اصول و مبانی ملاصدرا از ابتدا تا انتها بگونه‌ی بی‌استثنا که مستقیم یا غیر مستقیم به زندگی انسان در دنیا و پس از مرگ مرتبط بوده و موجب معنادار شدن آن میشود؛ بالخصوص تفسیری که او از معاد و مرگ ارائه داده است.

هر چند پژوهشهایی پیرامون مسئله معنای زندگی در اندیشه ملاصدرا انجام شده اما از آنجا که درباره رابطه معاد و تأثیر آن بر معنای زندگی پژوهش مستقلی انجام نشده است، ضرورت دارد ضمن تفسیر واقع بینانه از مرگ و معاد بر اساس اندیشه ملاصدرا، تأثیر آن بر معنای زندگی مورد بررسی قرار گیرد. پیشفرض و مقدمه درک رابطه معاد و معنای زندگی در اندیشه ملاصدرا، شناخت هستی، انسان و مرگ است، به همین دلیل در این پژوهش تلاش شده ضمن آشنایی با افکار بلند ملاصدرا در باب

هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، مرگ و معاد، رابطه و تأثیر اندیشه او درباره معاد و مرگ بر سعادت و معنای زندگی مورد ارزیابی قرار گیرد. قابل ذکر است که موضوع این نوشته رابطه مرگ‌اندیشی با معنای زندگی نیست بلکه رابطه وجود معاد و مرگ با معنای زندگی است.

۲. معناشناسی واژه «معنا» در ترکیب اضافی «معنای زندگی»

نظریه پردازان در باب معنای زندگی، درباره تفسیر واژه معنا اتفاق نظر ندارند لذا این سؤال که «معنای زندگی چیست؟» میتواند معانی مختلف داشته باشد. در مجموع این نظریه‌ها سه تفسیر از واژه معنا بیان شده است؛ معنا بعنوان هدف، ارزش و کارکرد.

۲-۱. معنا بعنوان هدف زندگی

مقصود از «معنا» در ترکیب اضافی «معنای زندگی» از نظر برخی اندیشمندان نظیر نیلسن، گارنر، هارتسون (متر، ۱۳۸۲ الف: ۲۹۲)، واکر (هپ واکر، ۱۳۸۲: ۱۴۳)، پل ادوارد (کوبین، ۱۳۹۰: ۱۸۳) و تیلور (ویکینز، ۱۳۸۲: ۴۵)، هدف و غایت است. یعنی زندگی در صورتی معنادار میشود که انسان هدف و غایتی داشته باشد و آن را بشناسد و در راستای هدف، تلاش و کوشش کند. کسی که هدف ندارد و زندگی را بسوی هدف واقعی سوق نداده، زندگیش معنادار نیست.

گاهی مقصود از هدف زندگی، «هدف خدا» از آفرینش زندگی برای انسان است. در این صورت، در بحث از معنای زندگی پرسش اینست که خداوند برای چه هدف و غایتی به انسان حیات بخشیده است؟ کشف هدف خدا بعلاوه سوق دادن زندگی بسمت آن هدف، معنابخش زندگی است. ماسوی‌الله برای هدفی خلق شده که انسان جزئی از آن است و اگر هدف دیگری را

انتخاب کند، به نتیجه نمی‌رسد. پرسش از معنای زندگی اغلب ملازم با این پرسش است که آیا انسانها بخشی از یک هدف بزرگتر یا یک هدف الهیند یا نه؟ (ولف، ۱۳۸۲: ۲۹). فهم هدف خلقت، راهگشای فهم هدف زندگی است. در مورد هدفدار بودن خداوند از آفرینش حیات انسان برخی اندیشمندان ایراداتی وارد کرده‌اند که در جای خود مورد نقد واقع شده است (متر، ۱۳۸۲: ۱۲).

گاهی نیز مقصود از هدف زندگی، هدف انسان در زندگی خود یا همان هدف خودبنیاد است، یعنی انسان بعنوان موجود دارای علم و اراده، چه هدفی از زندگی دارد؟

۲-۲. معنا بعنوان ارزش زندگی

آیا صرف هدفدار بودن، زندگی را معنا دار میکند یا فقط اهدافی با ارزش مثبت، زندگی را معنا میبخشد؟ برخی چون کوین معتقدند صرف هدفداری نمیتواند زندگی را معنا دار کند بلکه هدف باید ارزشمند، مهم و دست یافتنی باشد (موسوی، ۱۳۸۲: ۲۳۴). یکی از معانی مهم واژه معنا در ترکیب اضافی معنای زندگی که برخی نظریه پردازان نظیر کوین (کوین، ۱۳۹۰: ۱۸۵) به آن معتقدند، ارزش، اعتبار و اهمیت است؛ یعنی افراد میکوشند در پرتو ارتباط با امور ارزشمند به زندگی خود معنا دهند. کسانی که «معنا» را بمعنای ارزش میدانند، سؤالشان اینست که آیا زندگی ارزش دارد؟ اگر زندگی ارزش زیستن دارد چه چیزی به زندگی ارزش میدهد؟ آیا سودی که زندگی کننده از زندگی میبرد، بیشتر از هزینه‌ی است که برای آن میپردازد؟ درباره پاسخ به این پرسشها اتفاق نظر ندارند ولی میتوان آنها را در دو نظریه عمده خلاصه کرد:

الف) ارزش بالعرض زندگی: عده‌ی ارزش زندگی را به امور دیگری میدانند که زندگی بوسیله آنها ارزشمند میشود، اموری نظیر: خداوند، ارزشهای اخلاقی، عدالت، ارتباط با خدا، فعالیت عقلانی، مفید بودن و جاودانگی.

ب) ارزش ذاتی زندگی: برخی دیگر از اندیشمندان معتقدند زندگی ارزش خود را فقط از خارج و بواسطه امور دیگر کسب نمیکند بلکه خود زندگی امری ارزشمند است چراکه نمودی از وجود و هستی است و هستی ذاتاً ارزشمند است (همان: ۱۷۵). اشاره خواهیم کرد که از آثار ملاصدرا نیز میتوان چنین برداشت کرد که او نیز ارزش زندگی را ذاتی میدانند زیرا معتقد است نفس وجود، خیر و سعادت است.

۳-۲. معنا بعنوان کارکرد و فایده زندگی

کارکرد زندگی یکی از معانی ذکر شده برای معنای زندگی است، هر چند به گستردگی هدف و ارزش نیست زیرا میتوان معنای کارکرد را ذیل معنای هدف تعریف کرد. در پرسش از کارکرد هر چیزی باید آن را جزو یک مجموعه بزرگتر و هدفمند فرض کرد تا بتوان از نقش و کارکرد آن در آن مجموعه پرسید. بنابراین معنای کارکرد بنوعی وابسته به معنای هدف است.

— معنا بعنوان حقیقت و باطن زندگی

با استفاده از آموزه‌های دینی، بویژه دین اسلام و کلمات بکار رفته در قرآن، میتوان یک معنای دیگر نیز برای واژه معنا فرض کرد. در سوره کهف خداوند مخلوقات و موجودات هستی را کلمات خدا میداند: «قل لو کان البحر مداداً لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی»؛ بگو اگر دریاها برای نوشتن کلمات پروردگارم مرکب شوند دریاها پایان میگیرند پیش از آنکه کلمات پروردگارم پایان یابند (کهف/ ۱۰۹).

همانگونه که کلمات، تجلی و نماد حقیقت و باطن گوینده هستند، از هستی و مخلوقات نیز به تجلی و کلمات خدا تعبیر شده است. یعنی همانگونه حقیقت و مقصود از کلمات چیز دیگریست، حقیقت و باطن مخلوقات نیز امری دیگر است و بتعبیر قرآن، حقیقت آن

پروردگار هستی است. در نتیجه، زندگی انسان و خود انسان نظیر معنای کلمات، حقیقت و باطنی دارد فراتر از ظاهر انسان و زندگی او. معنای زندگی یعنی حقیقت زندگی که این زندگی تجلی و ظاهر آن است.

معنای زندگی در اندیشه ملاصدرا علاوه بر اینکه با معانی قبلی سازگار است (دهقانپور، ۱۳۹۳: ۳۰ به بعد) با این تفسیر نیز سازگاری دارد، یعنی در اندیشه ملاصدرا زندگی هم هدفمند است، هم ارزشمند و هم کارکرد دارد و همه اینها حقیقت و باطن زندگی را تشکیل میدهند، اما بصورت تشکیکی.

۳. پیشینه مسئله معنای زندگی

هرچند مسئله معنای زندگی با این عنوان و بصورت یک مسئله خاص، بعد از انقلاب صنعتی مطرح شده اما در آثار اندیشمندان گذشته نیز در میان مباحث دیگر، به عناوینی اشاره شده که مستقیم یا غیر مستقیم به این مسئله مربوط میشود؛ عناوینی نظیر سعادت، لذت و خوشبختی.

مسئله سعادت در مکاتب اخلاقی با عنوان مکاتب سعادتگرا، وجود داشته که قدمت آن به فلسفه یونان باستان و مکاتب اخلاقی سقراط، افلاطون و ارسطو میرسد (بکر، ۱۳۷۸: ۴۳). سقراط سعادت را غایت نهایی و مطلوب همه مردم دانسته (فروغی، ۱۳۸۱: ۲۷؛ کاپلستون، ۱۳۸۸: ۱/۱۲۹). افلاطون سعادت را فضیلت و تعالی روح میداند (همانجا) و هدف زندگی را بازگشت به جهان حقیقی و اصل وجود می شمارد، لذا مرگ را رهایی نفس از دنیای ظاهری و مجازی و ورود به دنیای حقیقی جاودان تلقی میکند (آزاده، ۱۳۹۰: ۴۲-۴۱). ارسطو نیز هدف زندگی را سعادت میداند که با فعلیت یافتن قابلیت‌های مختص انسان میسر میشود و آن قابلیت‌ها فضایل و کمالات اخلاقی است. او سعادت را در تعقل و تفکر میداند (همان: ۵۷).

فیلسوفان مسلمان نیز از واژه سعادت بعنوان هدف، غایت و معنای زندگی استفاده کرده‌اند؛ برای نمونه، کندی سعادت نهایی انسان را مفارقت روح میداند (کندی، ۱۳۶۹: ۱۳۰-۱۲۱)، فارابی سعادت را خیر اعلی معرفی میکند (فارابی، ۱۴۲۱: ۱۰۱-۱۰۰)، ابن سینا حیات ابدی و تقرب به خدا را سعادت دانسته (ابن سینا، بی‌تا: ۲۰۹-۲۰۲) و غزالی سعادت را در علم و عمل میداند (غزالی، ۱۳۷۶: ۱۰۶-۱۰۳).

اما این مسئله در دنیای غرب، پس از گالیله سرنوشت متفاوتی پیدا کرد. انسان اروپایی پیش از گالیله جهان را دارای طرح و هدف میدانست و به علل غایی معتقد بود اما پس از گالیله هدفداری از جهان گرفته شد. دیدگاه داروینی در مورد انسان، دیدگاه دورکیم درباره اصالت جامعه و دیدگاه امانیستی، هدفداری را زیر سؤال برد (استیس، ۱۳۹۰: ۱۹)؛ همان بلایی که علم جدید بر سر اخلاق آورد، بر سر معنای زندگی هم آمد (پویا، ۱۳۹۰: ۱۱).

اندیشمندان با طیفهای متفاوت و در حوزه‌های مختلف، به نظریه‌پردازی درباره معنای زندگی پرداخته‌اند. برخی چون استیس بیمعنایی زندگی را پذیرفته اما عده‌ی آن را نپذیرفته‌اند که به دو گروه طبیعتگرا و فراطبیعتگرا تقسیم میشوند. فراطبیعتگرایان زندگی بدون جاودانگی را بیمعنا میدانند و طبیعتگرایان آن را معنادار می‌شمارند. اما بر اساس مبانی ملاصدرا میتوان نظریه جدیدی را مطرح کرد که جامع نظریات پیشین باشد.

۴. مبانی فلسفی معنای زندگی در اندیشه ملاصدرا

۴-۱. هستی‌شناسی

ملاصدرا با توجه به اصول و مبانی فلسفی خود (اصالت وجود، تشکیک وجود، تقسیم وجود به رابط و مستقل و حرکت جوهری) هستی را وجودی واحد اما دارای تشکیک و مراتب متعدد میداند که از واجب الوجود آغاز و به هیولا در سیر نزول ختم میشود. در میان این دو طرف

وجود، مراتب بشماری وجود دارد که در عین حال، مراتب یک وجود محسوب میشود و از آن به وحدت تشکیکی وجود تعبیر میشود. ملاصدرا عالم را با همه کثراتش به سه عالم کلی مادی، مثالی و عقلی تقسیم میکند. مبنای این تقسیم، کمال و نقص و قوت و ضعف وجود است (ملاصدرا، ۱۳۸۳ الف: ۹۱/۱) در این نظام بالاترین مرتبه هستی واجب الوجود است که علت تمام هستی است. صدرالمتألهین هستی را همچون دایره‌یی میدانده که دارای قوس نزول و صعود است؛ در قوس نزول از خداوند آغاز و در قوس صعود نیز به خداوند ختم میشود. هدف و معنای زندگی انسان بمیزان نزدیک شدن وی به حقیقت و منشأ وجود وابسته است، به این معنا که هرچه انسان از مرتبه بالاتری از وجود برخوردار شود و سعه وجودی بیشتری پیدا کند، زندگیش معنادارتر میشود. ملاصدرا معتقد است کمالاتی نظیر شعور و حیات در تمام موجودات بصورت تشکیکی وجود دارد و هر موجودی باندازه سعه وجودی خود از حیات و شعور برخوردار است. موجودات هرچه از ترکیب بسمت وحدت حرکت کنند، از حیات و شعور بالاتری برخوردار میشوند و اگر موجودی هیچ ترکیبی نداشته باشد، از حیات حقیقی برخوردار خواهد بود؛ «فالحی الحقیقی ما لایکون فیه ترکیب» (همو، ۱۳۸۱ ب: ۱۹۳).

۲-۴. انسان‌شناسی

از نگاه صدرالمتألهین، انسان جسمانیة الحدوث و روحانیة البقا و همچون هستی، دارای وجودی تشکیکی و ذومراتب است و از چنین وجود سیالی نفس انتزاع میشود. انسان برخلاف سایر موجودات، علاوه بر حرکت جوهری که در همه موجودات عالم هست، حرکت خاص به خود را نیز دارد و آن حرکت در کیف نفسانی و حرکتی ارادی بسوی خیر و کمال است. یعنی انسان با دو

حرکت جوهری و حرکت ارادی، سعه وجودی یافته و به مراتب بالاتر وجود میرسد و صاحب حیات و شعور بالاتر میگردد. در این دیدگاه، هرچه انسان از جسمانیت و ماده دور شده و بسوی تجرد نزدیک شود، از حیات و شعور بیشتری برخوردار میشود. ملاصدرا معتقد است انسان فاقد مرتبه وجودی از پیش تعیین شده است بلکه با حرکت جوهری و حرکت ارادی (حاصل از علم و عمل) مدام دچار تحول وجودی میشود (همو، ۱۳۸۳ ب: ۳۹۸/۸).

هدف و ارزش زندگی — با توجه به انسان‌شناسی صدرایی — دور شدن از جسمانیت و رسیدن به تجرد است، یعنی گذر از مرحله حیوانی به مرحله انسانی. بنابراین معنای زندگی انسان بدون ورود به مرحله عقلانی انسان کامل نمیشود، اگرچه از معنای مرحله حیوانی بی بهره نخواهد بود. حیات انسان از آن جهت که انسان است، حیاتی علمی، عقلی و اخروی است و حیات حسی و دنیوی از آن حیوان بما هو حیوان یا انسان بما هو حیوان است. ملاصدرا این بخش از زندگی را زندگی بالعرض و وهمی میداند؛ هرچه انسان سعه وجودی بیشتری پیدا کند و از حیات عارضی به حیات ذاتی نزدیک شود، کاملتر شده و به هدف زندگی نزدیکتر میشود.

ملاصدرا با اثبات جاودانگی نفس، قوی شدن جنبه تجردی نفس را سبب تضعیف تعلق آن به بدن عنصری میداند که در نهایت موجب قطع تعلق از آن شده و در نتیجه مرگ فرا میرسد. در واقع آنچه که با مرگ اتفاق می افتد قطع رابطه نفس مجرد با عالم ماده است.

از ابتکارات فلسفه ملاصدرا تطبیق مراتب عالم با مراتب نفس است که لازمه آن ادامه حیات و زندگی انسان پس از مرگ جسم عنصری است. از نظر وی نفس در حقیقت یک نحوه وجودی دارد که در عوالم گوناگون سیر میکند و از یک عالم به عالم دیگر در حرکت است. نقطه عطف بحث معنای زندگی، «نفس ناطقه و

عقل انسانی» است که شناخت آن از مهمترین دغدغه‌های فلسفی ملاصدرا است. بعقیده او و بر اساس اتحاد عاقل و معقول، معرفت و ایمان به خدا و اعمال انسان عین وجود شخص می‌شود و ماهیت و هویت او را شکل می‌دهد. با توجه به همین اصل، هرچه انسان از فضایل و کمالات اخلاقی بیشتر برخوردار شود، به همان اندازه از وسعت و شدت وجودی بیشتری برخوردار شده، زندگی‌ش معنادارتر می‌شود و برعکس، هرچه از فضایل فاصله گرفته و بسوی شیطنت منحرف شود، از معنای زندگی‌ش کاسته می‌شود.

۴-۳. مرگ

ملاصدرا گاهی مرگ را جدایی نفس از بدن دانسته و گاهی ارتقای وجودی نفس از عالمی به عالم دیگر. از دیدگاه دوم نفس دائم در حال انتقال از مرحله‌یی به مرحله دیگر یا مردن و زنده شدن است (همو، ۱۳۸۲: ۳۳۳)؛ البته نوع حرکت و نوع مردن در دنیا و آخرت متفاوت است. به باور ملاصدرا وقتی نفس به کمال فعلیتش - چه در جهت سعادت و چه در جهت شقاوت - رسید از اداره و تدبیر بدن دست برمی‌دارد، چراکه انسان گرچه در پیدایش و ظهور، نیازمند زمینه مادی است ولی در بقا و دوام از ماده و شرایط مادی مستقل و بینباز است. نخست بصورت جسم ظاهر می‌شود و آنگاه از طریق تحول ذاتی درونی، سرانجام از تعلق ماده و قوه آزاد می‌گردد و به جاودانگی دست می‌یابد (همان: ۴۰۲-۴۰۱). از نظری مرگ ناشی از تقویت نفس و شدت وجودی آن و تضعیف تعلق آن به بدن است. با تضعیف شدن این تعلق، بدن به ضعف می‌گراید و قطع تعلق کامل نفس از بدن، همان مرگ است (همو، ۱۳۸۲: ۶۴). حداقل چیزی که هر انسانی هنگام مرگ با خود به‌مراه دارد، قوه خیال است. نیروی خیال پس از مرگ، ذات خود را آنگونه که در این جهان بوده، می‌یابد (همو، ۱۳۶۱: ۷۴).

در اندیشه ملاصدرا هر موجود ممکن در سیر تکوینش باید به غایتی برسد و غایت تکوینی تمام موجودات انسان است و غایت انسان خداوند؛ یعنی غایت هر موجود احسی وصول به موجود اشرف است و مرگ چیزی جز توجه تدریجی نفس به خداوند نیست (همو، ۱۳۷۸: ۸۱-۷۰).

۴-۴. معاد

مسئله معاد جدا از وجودشناسی و انسان‌شناسی ملاصدرا نیست؛ معاد یکی از مراتب هستی است. از نگاه او معاد باطن و حقیقت زندگی است. به عبارتی، معاد اصلیت‌ترین بخش زندگی انسان است که سایر بخشها بمنزله نردبان و مقدمه آن محسوب می‌شوند.

ملاصدرا معاد را بازگشت به فطرت اولیه می‌داند (همو، ۱۳۸۲: ۳۲۹) و ورود به عالم برزخ را شروعی برای بازگشت به فطرت. ورود به برزخ لازمه بازگشت به فطرت است تا در اثر عذابهای برزخی، خود را از ناپاکیها بزدايد و مستعد بازگشت به فطرت شود. لذا انسان هر مقدار از فطرت دور شود به همان مقدار دچار عذاب می‌شود. بهشت و جهنم تحقق یافتن صورتهای بوجود آمده در نفس است. از دیدگاه ملاصدرا در اثر عذاب، با زوال این صور عینیت یافته (اگر اعتقادی نباشد) انسان به فطرت باز می‌گردد اما اگر اعتقادی باشد به فطرت دیگری تبدیل می‌شود و به فطرت اصلی باز نمی‌گردد و از هالکین خواهد بود (همان: ۴۹۴). آخرت، عالم ظهور نتایج و انعکاس اعمال ماست. عالم آخرت جایی نیست که ما پس از مرگ بدان منتقل شویم و در آنجا به پاداش یا کیفر برسیم، بلکه چیزی جز نفس و آنچه نفس در این جهان آفریده است، نیست (همو، ۱۳۹۱، ۱۱۱-۱۰۲). از نظر ملاصدرا حشر یعنی رجوع به نهایت و وصول موجودات به غایات و در نهایت، به خداوند (همان، ۳۳۹).

۴-۵. سعادت و معنای زندگی

ملاصدرا پس از تحلیل عقلی سعادت و ارجاع آن به وجود، اصل وجود را خیر و سعادت، و ادراک و آگاهی نسبت به وجود را کمال و سعادت دیگر میدانند و معتقد است هر موجودی به اندازه‌ی درجه‌ی وجودی خود از خیر و سعادت بهره‌مند است (همان: ۱۶۴). او سعادت را امری مساوق با «لذت» میدانند و لذت و الم را از کیفیات نفسانی دانسته و در تعریف آن میگوید: لذت عبارتست از ادراک ملائم با طبع از آنجهت که ملائم با طبع است و الم ادراک منافی با طبع است از آنجهت که منافی است (همو، ۱۳۸۱ الف: ۱/۲۳۷).

ملاصدرا با تقسیم لذت به حسی، وهمی، خیالی و عقلی، معتقد است لذت از حیث ادراک، کمال خاص مدرک است. لازمه‌ی درک نفس از لذت هر کدام از قوای ادراکی بالفعل شدن و استقرار نفس در مرتبه‌ی آن قوه است (همو، ۱۳۸۱ ج: ۵۱۲) لذا تا زمانی که نفس به کمالات آن مرتبه دست نیافته و ادراکات آن بالفعل نشده، از لذت آن بهره‌مند نخواهد شد. او کمال هر قوه‌ی را متناسب با همان قوه است؛ سعادت قوه‌ی شهویه دستیابی به لذتهای حسی است، سعادت قوه‌ی غضبیه، غلبه و انتقام، سعادت قوه‌ی وهم، امید و آرزو و سعادت قوه‌ی خیال، تصور امور نیکو و زیبا.

بر اساس مبانی ملاصدرا، ذات و حقیقت انسان، عقل نظری است و لذا سعادت حقیقی را در این قوه دانسته و حرکت عقل عملی در مسیر سعادت را زمینه‌ی برای تعالی عقل نظری معرفی میکند. او عقل عملی را از آن جهت که تعلق به بدن دارد و بدن ابزار رسیدن انسان به مقصد است، مهم میدانند (همو، ۱۳۸۲: ۱۷۶-۱۷۱).

ملاصدرا به مسئله‌ی سعادت، هم نگاه هستی‌شناسانه دارد - یعنی به مصداق سعادت به لحاظ وجودی توجه دارد - و هم نگاه معرفت‌شناسانه، یعنی سعادت را از

سنخ ادراک میدانند. حقیقت لذت به وجود است و هر چه درجه‌ی وجود خالصتر باشد، لذتش بیشتر است. از نگاه ملاصدرا کمال لذت وابسته به ادراک است، بنابراین میزان لذت به وجود، درجه‌ی وجود، خلوص وجود و ادراک وجود بستگی دارد. وجود مطلق هیچ ناخالصی ندارد و بالاترین لذت است، لذا معنای زندگی انسان به میزان نزدیک شدن به وجود مطلق، وابسته است.

۵. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

۱) مسئله‌ی مرگ‌اندیشی و تأثیر آن بر معنای زندگی امری است روشن که پژوهشهایی نیز درباره‌ی آن انجام شده اما این مقاله بر آنست که تأثیر وجود معاد و مرگ را بر معنای زندگی در اندیشه ملاصدرا بررسی نماید، نه تأثیر مرگ‌اندیشی بر معنای زندگی را. شناخت این تأثیر با در نظر گرفتن مبانی او قابل فهم است لذا میتوان گفت با توجه به وجودشناسی ملاصدرا، هر چه سعه‌ی وجودی انسان بیشتر شود، بهره‌ی بیشتری از وجود خواهد داشت و با توجه به خیر بودن وجود در اندیشه ملاصدرا، هر چه بهره‌ی وجودی انسان بیشتر شود خیریت آن هم بیشتر میشود. همچنین، چون خیر و سعادت در اندیشه ملاصدرا ملازم هم هستند، پس هر کس در مرتبه‌ی بالاتری از وجود قرار گیرد و سعه‌ی وجودی بیشتری پیدا کند، سعادت‌مندتر بوده و زندگی‌اش معنا دارتر خواهد بود.

با توجه به تفسیر ملاصدرا از هستی، حیات و زندگی دارای درجات و مراتب شدت و ضعف است، یعنی هر موجودی با توجه به مرتبه‌ی وجودی خود از حیات و زندگی برخوردار است. معنای زندگی نیز به مرتبه و درجه‌ی زندگی و حیات بستگی دارد.

۲) با توجه به انسان‌شناسی ملاصدرا و بر اساس اصل جسمانیة الحدوث و روحانیة البقا بودن نفس و حقیقت انسان، معنای زندگی انسان به میزان نزدیک شدن او به

مرتبه تجرد بسستگی دارد؛ به این معنا که هرچه انسان از جسمانیت فاصله بگیرد و به تجرد نزدیک شود، کاملتر شده و زندگی‌اش معنادارتر خواهد شد. هدف و ارزش زندگی با توجه به انسان‌شناسی صدرایی، دور شدن از جسمانیت و رسیدن به تجرد است، یعنی گذر از مرحله حیوانی به مرحله انسانی. بنابراین معنای زندگی انسان بدون ورود به مرحله عقلانی کامل نمی‌شود، اگرچه از معنای مرحله حیوانی بی‌بهره نخواهد بود. ملاصدرا با اثبات جاودانگی نفس، معتقد است همانگونه که حقیقت هستی سقف ماهوی و محدودیت ندارد، انسان نیز سقف ماهوی ندارد و زندگی انسان منحصر به عالم ماده نمی‌شود، پس زندگی او در صورتی معنای کامل پیدا می‌کند که به آخرت و جاودانگی نائل شود.

۳) با توجه به اندیشه ملاصدرا درباره مرگ و تفسیری که از آن ارائه می‌دهد، حرکت انسان با سعی و تلاش دنیوی آغاز می‌شود اما با مرگ استمرار پیدا می‌کند. او بر اساس حرکت جوهری و ادامه آن تا رسیدن به مرحله خیال، ادامه حرکت استکمالی پس از مرگ را نیز می‌پذیرد؛ نفس پس از مرگ با دارا شدن خصوصیات برزخی و کمالی می‌تواند به حرکت اشتدادی خود ادامه دهد. در واقع، مرگ نه تنها حرکت اشتدادی را متوقف نمی‌کند بلکه خود نوعی حرکت اشتدادی است و رسیدن به زندگی حقیقی و حیات برتر در سایه مرگ حاصل می‌شود. در نگاه صدرالمتهلین، مرگ آغاز سیر صعود بسوی کمال مطلق است، مرگ استکمال طبیعت است نه پایان آن، پس مرگ صرف انتقال از نشئه بی به نشئه دیگر نیست بلکه نوعی تکامل و رشد است و هر جا تکامل هست ارزشمندی و معناداری هم هست؛ زندگی بدون مرگ و تکامل بی‌معناست نه زندگی همراه با مرگ و تکامل.

۴) از نگاه ملاصدرا معاد اصلیت‌ترین بخش زندگی انسان و به عبارتی باطن و حقیقت زندگی است و سایر

بخشها بمنزله نردبان و مقدمه آن محسوب می‌شوند. اگر مرگ و معاد نباشد انسان همیشه در پایینترین مرتبه کمال متوقف می‌شود و از معنای کاملتر زندگی محروم می‌گردد. از این جهت معاد و مرگ لازمه معنای ایده‌آل برای زندگی است. نفس انسان در ابتدای آفرینش نسبت به تمام کمالات بالقوه است اما بتدریج و در اثر کسب کمالات، اشتداد یافته و می‌تواند تا بالاترین حد کمال، یعنی کمال عقلی صعود کند و با عالم عقول محشور گردد. اما اگر به این کمال نرسد و در حد نفوس ناقص باقی بماند، حشر او در عالم مثال و برزخ (متناسب با مکتوباتش) خواهد بود.

معادی که ملاصدرا تبیین می‌کند، وجودی جدای از زندگی دنیایی نیست بلکه سعه وجودی دادن به زندگی دنیاست لذا بر اساس اندیشه وی، معاد تکامل یافته دنیاست نه در برابر آن. شاید بتوان گفت مهمترین نکته در موضوع رابطه معاد و معنای زندگی مسئله اشتداد و سعه وجودی یافتن انسان است که در تمام مبانی ملاصدرا مشهود است. در واقع معاد یعنی سعه وجودی یافتن و رسیدن به مرحله عقلانی که همان مرحله حقیقی وجود انسان است. اثبات معاد با مبانی و پیشفرضهای ملاصدرا نه تنها موجب مرگ‌هراسی نمی‌شود بلکه زمینه مواجهه با چنین مسائلی را از بین برده و اساساً مانع پیدایش آن می‌شود. بعبارت دیگر، تبیین صدرایی از معاد و مرگ، پیشگیری‌کننده ترس از مرگ است و این تبیین از مرگ از نقاط قوت اندیشه صدرایی است.

بر اساس تبیین ملاصدرا از مرگ و معاد، انسان از آن جهت که دارای ظرفیت و وجودی نامتناهی است و آرزوهای نامتناهی دارد، جاودانگی نامتناهی و ابدی لازم است تا زندگی معنادار شود، اگر معاد نباشد اکثر ظرفیت وجودی انسان شکوفا نمی‌شود و از زندگی خود بهره‌مند نمی‌گردد. در نتیجه ارزش زندگی کم می‌شود؛ هر چند بعضی از نظریه پردازان معاد و جاودانگی را فقط برای

اجرای عدالت لازم میدانند و معتقدند احساس معنادر جهانی که در آن عدالت وجود ندارد معقول به نظر نمیرسد. اگر معاد و جاودانگی نباشد ظالم و مظلوم سرنوشتی یکسان پیدا میکنند. در چنین جهانی نمیتوان دم از عدالت و معناداری زد. نقص این دیدگاه اینست که اگر لزوم جاودانگی بخاطر عدالت و مسئله حقوقی آن باشد، جاودانگی ابدی لازم نخواهد بود بلکه جاودانگی بمعنای زمان بیشتر هم برای اجرای عدالت کافی است.

(۵) طبیعت‌گرایی و فراطبیعت‌گرایی دو نظریه در باب معنای زندگی هستند که در مقابل هم هستند. گروهی ملاصدرا را جزو فراطبیعت‌گرایان دانسته‌اند اما با توجه به مبانی وی، تمام هستی یک وجود مشکک و دارای مراتب متعدد است و بین دنیا و آخرت و زندگی دنیا و آخرت جدایی وجود ندارد تا معنای زندگی را به طبیعت‌گرا و فراطبیعت‌گرا تقسیم کنیم. در نتیجه اگر دنیا و آخرت یک وجود است و تفاوت آنها فقط در مراتب آن وجود است، پس زندگی هم یک وجود است و معنای آن هم یکی بیشتر نیست و تقابل بین آنها وجود ندارد. بنظر میرسد نظریه ملاصدرا را نظریه سوم باید دانست و آن نظریه جامع است. در واقع نظریه او جامع همه نظریه‌هایی است که زندگی را معنادار میدانند، زیرا در اندیشه ملاصدرا دنیا و آخرت یک وجود دارای تشکیک است نه دو وجود مجزا؛ بنابراین آخرت بالفعل موجود است و متعلق به زمان آینده نیست، جهان آخرت باطن دنیا است. از همین رو از نگاه ملاصدرا هر چند زندگی دنیایی بر اساس خیریت وجود بیمعنا نیست اما ناقص است. او معتقد است دنیا ظهوری از آخرت است؛ محاسن و نیکیهای دنیا ظهوری از بهشت و بدی و ظلم ظهوری از جهنم است. بر اساس اندیشه صدرایی، دنیا و آخرت یک وجود واحد دارای مراتب تشکیکی است و هر کدام با توجه به مرتبه خود دارای معنا هستند. نسبت

دنیا و آخرت همانند دوران کودکی، جوانی و پیری است؛ همانگونه که طفولیت، جوانی و پیری مراتب یک زندگی هستند، دنیا برزخ و آخرت هم مراتب یک زندگی هستند. (۶) با توجه به اینکه نظریه پردازان معنای زندگی، واژه معنای را بعنوان هدف، ارزش یا کارکرد دانسته‌اند، میتوان گفت بر اساس اندیشه ملاصدرا هر سه معنا صحیح است، یعنی زندگی هم هدفدار است، هم ارزشمند و هم کارکرد دارد. او با تقسیم هدف به هدف آفرینش و هدف زندگی، هدف از آفرینش را حرکت بسوی کمال میدانند و در مورد هدف زندگی میگوید: انسان دارای دو حرکت جبلی و ارادی است که حرکت دوم تابع اراده و عقل است و هدف نهایی لقاء الهی است. بسیاری از اموری که نظریه‌پردازان معنای زندگی بعنوان عوامل معنای زندگی بحساب آورده‌اند را ملاصدرا بعنوان نعمت و ابزار یا همان اهداف متوسط ذکر کرده است. ملاصدرا چون وجود را خیر دانسته و خیریت آن را امری ذاتی میدانند نه قراردادی، زندگی دنیایی را هم ارزشمند میدانند. از نگاه ملاصدرا هر امری که موجب اشتداد وجود شود، خیر است. ارتباط با خدا، فضایل اخلاقی، جاودانگی، رضای الهی، کرامت و عشق از موارد ارزشمند زندگی هستند. او خلیفه الله بودن انسان را بعنوان کارکرد او در هستی میدانند؛ از این لحاظ زندگی انسان دارای کارکرد است. بنابراین معنای زندگی انسان در اندیشه ملاصدرا بر معنای کارکرد نیز قابل حمل است.

(۷) نظریه ملاصدرا درباره سعادت و معنای زندگی، همه‌جانبه و جامع همه نظریه‌های مربوط به سعادت است؛ یعنی شامل نظریه سعادت مادی و حسی، نظریه سعادت درونی و باطنی و نظریه سعادت روحانی میشود، زیرا بر اساس حرکت جوهری و تشکیک وجود، انسان در هر مرحله‌یی از وجود کمالات آن مرحله را دارد تا اینکه به بالاترین مرحله وجود و کمالات آن، یعنی زندگی

پس از مرگ برسد. به همین دلیل، ملاصدرا برای هر یک از قوای انسان لذت و سعادت خاص آن قوه را قائل است، هر چند بالاترین مرتبه سعادت و سعادت حقیقی را در سعادت عقلی میدانند زیرا طبق مبانی ملاصدرا، هر قوه‌یی که وجودش قویتر و شدیدتر باشد، خیر، لذت و در نتیجه، سعادتش هم بیشتر است. بنابراین، از نگاه وی کسی که از سعادت عقلی محروم است، از سعادت حقیقی و از بالاترین درجه معنای زندگی نیز محروم خواهد بود؛ هر چند از سعادت‌های ناقص محروم نیست. بر اساس مبانی ملاصدرا همه انسانها از قدر مشترک معنای زندگی برخوردار خواهند بود اما معنای حداکثری و حقیقی شامل کسانی خواهد شد که دارای مراتب عالی وجود و ایمان باشند. بنابراین، میتوان گفت تمام نظریه‌های معنای زندگی با همه اختلافاتشان، قابل جمع هستند؛ یعنی زندگی معجونی است که درباره آن همه نظریه‌های طبیعت‌گرایی و فراطبیعت‌گرایی میتوانند قابل قبول باشند.

منابع

قرآن مجید

آزاده، محمد (۱۳۹۰) فلسفه و معنای زندگی، تهران: نگاه معاصر.

ابن سینا (بیتا) مجموعه رسائل ابن سینا، تصحیح محمود طاهری، قم: آیت اشراق.

استیس، والتر. تی (۱۳۸۲) «در بیمعنایی معنا هست»، ترجمه اعظم پویا، نقد و نظر، شماره ۳۰ - ۲۹.

بکر، لارنس. سی (۱۳۷۸) تاریخ فلسفه اخلاق غرب، ترجمه گروهی از مترجمان، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

پویا، اعظم (۱۳۹۰) معنای زندگی، قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.

دهقانپور، علیرضا (۱۳۹۳) حکمت صدرایی و معنای زندگی، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدر.

غزالی، محمد (۱۳۷۶) میزان العمل، ترجمه علی‌اکبر کسامی، تهران: انتشارات صدا و سیما.

فارابی (۱۴۲۱ق) آراء اهل المدينة الفاضلة ومضاداتها، تحقیق علی بو ملحم، بیروت، مکتبه الهلال.

فروغی، محمدعلی (۱۳۸۱) سیر حکمت در اروپا، تهران: انتشارات زوار.

کاپلستون، فردریک (۱۳۸۸) تاریخ فلسفه، ج ۱: ترجمه

سیدجلال‌الدین مجتبی، تهران: عملی و فرهنگی.

کربن، هانری (۱۳۸۱) مقدمه بر المشاعر صدرالمتألهین شیرازی، ترجمه کریم مجتهدی، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدر.

کندی، یعقوب ابن اسحاق (۱۳۶۹ق) رسائل الکندی الفلسفیه، تحقیق محمد ابوریذ، قاهره: دارالفکر.

کوین، فیلیپ. ال (۱۳۹۰) «مسیحیت و معنای زندگی» ترجمه اعظم پویا، در: معنای زندگی، قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.

گلشنی، مهدی (۱۳۷۹) علم و دین و معنویت در آستانه قرن ۲۱، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.

متز، تدئوس (۱۳۸۲الف) «آثار جدید درباره معنای زندگی»، ترجمه محسن جوادی، نقد و نظر، شماره ۳۰ - ۲۹.

----- (۱۳۸۲ب) «آیا هدف خداوند میتواند سرچشمه معنای زندگی باشد»، ترجمه محمد سعیدی مهر، نقد و نظر، شماره ۳۰ - ۲۹.

ملاصدرا (۱۳۶۱) العرشیه، تصحیح و ترجمه غلامحسین آهنی، تهران: هرمس.

----- (۱۳۷۸) المظاهر الالهیه فی اسرار العلوم الکمالیه، تصحیح و تحقیق سیدمحمد خامنه‌ای، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدر.

----- (۱۳۸۱الف) المبدأ والمعاد، تصحیح و تحقیق محمد ذبیحی و جعفر شاه‌نظری، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدر.

----- (۱۳۸۱ب) الحکمة المتعالیه فی الأسفار الاربعه، ج ۵: تصحیح و تحقیق رضا محمدزاده، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدر.

----- (۱۳۸۲) الحکمة المتعالیه فی الأسفار الاربعه، ج ۹: تصحیح و تحقیق رضا اکبریان، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدر.

----- (۱۳۸۳الف) الحکمة المتعالیه فی الأسفار الاربعه، ج ۱: تصحیح و تحقیق غلامرضا اعوانی، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدر.

----- (۱۳۸۳ب) الحکمة المتعالیه فی الأسفار الاربعه، ج ۸: تصحیح و تحقیق علی اکبر رشاد، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدر.

----- (۱۳۹۱) الحکمة العرشیه، تصحیح و تحقیق اصغر دادبه، در: مجموعه رسائل فلسفی صدرالمتألهین، جلد ۴، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدر.

موسوی، سیدمحمد (۱۳۸۲) «معنای زندگی (گزارشی از یک کتاب)»، نقد و نظر، شماره ۳۰ - ۲۹.

ولف، سوزان (۱۳۸۲) «معنای زندگی»، ترجمه محمد عبدالحی، نقد و نظر، شماره ۳۰ - ۲۹.

ویکینز، دیوید (۱۳۸۲) «حقیقت جعل معنای زندگی»، نقد و نظر، شماره ۳۰ - ۲۹.

هاپ واکر، لویس (۱۳۸۲) «دین به زندگی معنا میدهد»، ترجمه اعظم پویا، نقد و نظر، شماره ۳۰ - ۲۹.